تأکیدبرحفظ وحدت میان تشیع وتسنن در جامعه اسلامی

 اصلی از اصول طبیعت و جهان آفرینش که یکی از لوازم فطرت است و می توان آنرا در خانواده ها و قبائل و گروه ها ، ملتّها ، امتهّا ، و نوع بشر پیدا کرد ، وحدت امّت است. وحدت مایه انس بشر است و از اعضا ء خانواده کوچک شروع می شود و به مرور جوامع بشری را تابع خود می کند البّته اگر بر پایه و اساس صحیح شکل گیرد – وحدت نیاز به اتّحاد جامعه دارد. امروزه ملاحظه می کنیم که شرایط خاصی امّت اسلامی را بر سر دو راهی قرار داده است که گاه همبستگی را بدست می آورند و گاه هویت خویش را فراموش می کنند یا از دست می دهند که در صورت دوّم نابودی و ویرانی گسترده ای را بدنبال دارد. وحدت اسلامی نعمتی بزرگ است که در تعریفی جامع تمسّک به ریسمان الهی است. " و لو انفقتَ ما فی الارض جمیعَا ما اَلَّفتَ بینَ قُلوبِهم و لکن َّ اللهَ الَّفَ بینهم إنَّهم عزیزٌ حکیمٌ (انفال-63)اگرهمۀ آنچه را که روی زمین است انفاق کنی قادر به ایجاد محبّت بین دلهای آنان نخواهی بود ، ولی خداوند دلهایشان را به یکدیگر مهربان ساخت.پس وحدت پادش الهی در مقابل تسلیم بودن مؤمنان در برابر خداست که سستی این تسلیم بودن ، ضعف وحدت را سبب می گردد. که این وحدت با وجودپیامبر(ص) و تعلیمات ایشان نظام حاکم آن روز را با اندیشۀ وحدت و همبستگی پیش می برد و بعد از پیامبر(ص) به رؤیایی جنون آمیز تبدیل شد.

پس از رحلت پیامبر اسلام(ص) دو دیدگاه مطرح شد :

1- صاحب نظران در نظریۀ انکار تعین جانشینی و ادّعای وانهادگی امّت به این معنا که خدا و پیامبرش حضرت محمّد(ص) مرجعی دینی و سیاسی برای مسلمانان تعین نکرده اند و این جنبه را رها کرده و مردم را بخود شان وانهاده اند و یا گفته اند که پیامبر (ص) بی آنکه قرآن را جمع کند ، آنرا همان گونه که در سینه مردم حفظ شده بود به حال خود رها کرد که این تباهی است .

پاسخ به ادعای اوّل، اینکه بنا بر گفته شما اگر حضرت مرجع دینی را برای مسلمانان تعین نکرده ، باید بدانیم که این گفته با قاعدۀ " کمال دین و تمام نعمت الهی " در تناقص است زیرا این امور از متن دین و اصل نعمت الهی اند و عقلاً محال است که نظام حقوق الهی که بطور کامل به تبین همه چیز پرداخته است از بیان این مسئله غفلت ورزیده باشد ، ثانیأ احزاب دینی آگاهی دارند که در طول تاریخ بشر رسالتهای الهی برای انسانها هیچ گاه متّوقف نگشته و همواره ادامه داشته است .

 دیدگاه دیگر اینکه خدا و رسول (ص) او ، امر خلافت را رها نکرده اند بلکه آنرا برای مسلمانان به گونه ای تشریح کرده اند که خلافت از آن افراد آگاه تر و با هوش تر و برتر است که بتوانند مرجعیّت و رهبری را تا قیامت داشته باشد. و باید دانست که از نظر عقل و شرع محال است خداوند مسئله رهبری و مرجعیت را به هواپرستان واگذار کند.(–– احمد حسین یعقوب- اهل بیت محور وحدت–.)

 امام علی(ع) در کلمات قصار نهج البلاغه می فرماید : "زمین هیچگاه از کسی که با حجت و دلیل ، دین خدا را بر پا دارد تهی نمی ماند او یا آشکار است و مشهود ویا بیمناک و نهان ، تا حجت ها و دلایل روشن الهی تباه نگردند."

 برای ایجاد وحدت اسلامی باید بدنبال کشف علمی حقیقت بود نه تعصّبات جدائی افکن. دامن زدن به اختلافات نیز همه، کار سیاست است. در روش امیرالمؤمنین علی (ع) در برابر حاکمان همزمان ، بهترین دلیل حسن نیّت او برای حفظ و حدت اسلام است.اگر حسن نیّت را که امام علی(ع) برای حفظ وحدت اسلام نشان می داد و شیعیان هم در درازای زمان نشان می دادند و برادران عامّه هم نشان می دادند ، اثری از اختلافات و نفرتها بر جای نمی ماند."فحَیّوا باَحسن منها او رُدُّوها " (نساء/86)بنابراین حضرت علی(ع) صبرکرد به گونه ای در چشم خاشاک و در گلو استخوان بود و میراثش را به غارت رفته می دید.(شقشقیه چیزی است مانند ریه و مخاط که به هنگام هیجان شتر از دهان آن همراه با صدا بیرون می آید وچون امام (ع) در پایان این دردو دل فرمود:" این شقشقه بود که صدا کرد و خاموش شد" آن را خطبه شقشقیه نامیده اند. و امام (ع) در این خطبه خلافت ابوبکر را جامۀ ناروا میداند و در ادامه می فرمایند :" به فکر فرو رفتم که با دست بریده و بی یاور حمله برم ، یا بر فضایی تاریک و کور صبر نمایم فضایی که پیران در آن فرتوت می شوند و کودکان پیر و مؤمن در رنج و سختی به سر می برد تا به دیدار پروردگارش نایل آید).(علامه سیّد شریف رضی(ره)،نهج البلاغه، خطبه شقشقیه ، خطبه سوم،1384)

 پیشوای بزرگ اسلام با روش خود به ما تعلیم داده برای حفظ وحدت ، محرومیّت را بپذیریم و شکیبا باشیم امّا در عین حال نگذاریم حقایق مسخ شده و سیمای واقعی فرهنگ و معارف اسلامی مخدوش گردد . باید حقایق راگفت که گفتن حقایق دامن زدن به اختلافات نیست .علی(ع) می خواست ، برنامه انسان متکامل را عمل کند نه مصالح سیاسی فصلی و زودگذر را ، اظهار تعصّب بهانهای برای حفظ کرسیها است.

 دو دسته در برابر علی(ع) قرار گرفته بودند ؛ یکدسته علی را می شناختند و منکر او شدند و دیگر کسانی که علی(ع) در فضائل بر ایشان سبقت داشت بر او حسد بردند ولی همۀ اینها روشنی دل او را تیره نکرد . با وجود صفوف مخالفین همدستی زمان و مردم و دشمنی با او در صف واحدی ولی بدانید از دل علی(ع) که هرگز طعم کینه را نچشیده بود.در عهد خلفا ترازوی قضاوت وفتوی علی(ع) بود ورأی قاطع از آن او بود. آنان که شورا ی را قبول داشتند پس از ابوبکر عجیب بود که با وجود علی(ع) و موافقت با او و آشنایی با مقام ومنزلت او برای عمر وصایت کند . امّا بشنوید از قانون قریش برای جانشینی پیغمبر ، این بود که هرگز نگذارند خلافت در خاندان پیغمبر باشد و حقّ ایشان همیشه از آنها گرفته شود. " کرهنَا انتجتمع النبّوة و الخلافة لهذا البیت " دوست نداریم نبّوت وخلافت در این خانه (خاندان پیامبر) هر دو جمع شود .

 عمر قولاَ علی (ع) را در شورای داخل کرد امّا عملاَ او را از خلافت دور کرد. امیرالمؤمنین در جواب ابن عباس که به او گفت: با اهل شورای شش نفری عمر برای تعین خلیفه داخل مشو و شخصیت خود را فراز ایشان قرار ده ، امیرالمؤمنین فرمودند: نمی خواهم مخالفت کنم .(سید علی کمالی دزفولی، کتاب عترت ثقل کبیر، 1376)

 شورای عمری شکل جدیدی در عهد وپیمان ها بود ، نه شوری بود نه وصیت که هیچ نمونه قبلی در اسلام نداشت و این نوع از اختیار قبل از انتخاب بود. عمر سیاستی را تقلید می کرد که قریش آن را پذیرفته بود و به نفع سیاستی بود که ابوبکر اتخاذ کرده بود. علی(ع) هم در باره او می گوید : اگر بنی هاشم حاکم شدند هرگز از میان ایشان خارج نخواهد شد واگر در دست دیگران بود در میان قبیله های قریش دست به دست می شود.(ص260عترت ثقل کبیر)

 علی(ع) را در شورای کنار گذاشتند و با عثمان بیعت کردند . هر چند علی(ع) سخت خشمناک بود امّا همیشه منطق عقل او بر عاطفه اش غالب بود . او اگر می خواست با اشاره ای جمعیتهایی به او می پیوستند امّا اسلام برای او گرامی تر بود تا بخاطر احقاق حق در میان اهلش تفرقه افتد – علی(ع) شکست را پذیرفت تا وحدت امّت باقی بماند. (،کتاب عترت ثقل کبیر، 1/285)

 ولی آنچه کردند با گفتار ابوسفیان مطابق شد:

ای بنی امیّه آن را دست به دست بدهید مانند توپ که همیشه آن را برای شما آرزو داشتم و آن خلافت در میان اطفال شما به میراث خواهد ماند.(عترت ثقل کبیر- 1/285)

3-1-1. تأکید بر حفظ وحدت در سیره علوی

 خلفا ی سه گانه نصوص خلافت را به خاطر جهاتی که در پیش گفتیم تفسیر و توجیه کردند و آنان هر نصی و روایتی که با سیاست نصب امرا و فرماندهان تدبیر امور دولت ، برقرای شئون مملکت ارتباط داشت ، با اجتهاد خود می سنجیدند و آن را تفسیر و توجیه می کردند. پس ازآن که زمام امور را در دست گرفتند با کسانی که آن نصوص را یاد آورمی شدند و یا به آنها اشاره می کردند به شدّت برخورد می کردند.در چنین هنگامه ای توجه آن حضرت به امر دین ، او را از توجه به خلافت باز داشت زیرا می دانست که دنبال خلافت رفتن موجب خطر برای امت ، و نابودی دین خواهد بود. لذا بقای اسلام و مصلحت عموم مسلمانان را بر خلافت و حق شخصی خود مقدم داشت وآخرت را بر دنیا ترجیح داد ولی در خانه نشست بیعت نکرد تا این که با زور و جبر برای بیعت ایشان رابردند تا حق خویش را حفظ و حجتی بر کسانی که از اوعدول نموده اند ، داشته باشند. ایشان با این عمل که با اختیار بیعت نکرد بین حفظ دین و حفظ حق خود ، یعنی خلافت و امارت مؤمنان جمع نمود.این کار بر اصالت رأی ، درک ، حلم و بردباری ، سعۀ صدر و تقدیم مصالح عموم بر حق شخصی دلالت دارد.

 علی(ع) دوران سکوت 25 سالۀ صبر وسکوت و خانه نشینی را تحمّل کرد آنچنان که در نهج البلاغه می گوید :خار در چشم و استخوان در گلو مانده بود. البتّه حضرت بارها با دیگران احتجاج کردند و تعبیر سکوت چندان صحیح نیست زیرا ایشان در برابر خلافهای خلفا سه گانه ، برخوردی انتقاد آمیز و نصیحت گرانه داشتند واز امر به معروف ونهی از منکر فرو گذار نمی کرد تا جائی که حضور امام در دوران عثمان برای حکومت قابل تحّمل نبود و از امام می خواستند تا مدینه را ترک کند. امام برای گرفتن حقّ خود از غاصبان دست به شمشیر نبرد و بر سر قدرت و خلافت با آنان در گیر نشد و کوتاه آمد ،یکی به خاطر حفظ و بقای اسلام و دیگری برای وحدت بین شیعه و سنی.

 خلفا ی سه گانه نصوص خلافت را به خاطر جهاتی که در پیش گفتیم تفسیر و توجیه کردند و آنان هر نصی و روایتی که با سیاست نصب امرا و فرماندهان تدبیر امور دولت ، برقرای شئون مملکت ارتباط داشت ، با اجتهاد خود می سنجیدند و آن را تفسیر و توجیه می کردند. پس ازآن که زمام امور را در دست گرفتند با کسانی که آن نصوص را یاد آورمی شدند و یا به آنها اشاره می کردند به شدّت برخورد می کردند.در چنین هنگامه ای توجه آن حضرت به امر دین ، او را از توجه به خلافت باز داشت زیرا می دانست که دنبال خلافت رفتن موجب خطر برای امت و نابودی دین خواهد بود. لذا بقای اسلام و مصلحت عموم مسلمانان را بر خلافت و حق شخصی خود مقدم داشت وآخرت را بر دنیا ترجیح داد ولی در خانه نشست بیعت نکرد تا این که با زور و جبر برای بیعت ایشان رابردند تا حق خویش را حفظ و حجتی بر کسانی که از اوعدول نموده اند ، داشته باشند. ایشان با این عمل که با اختیار بیعت نکرد بین حفظ دین و حفظ حق خود ، یعنی خلافت و امارت مؤمنان جمع نمود.این کار بر اصالت رأی ، درک ، حلم و بردباری ، سعۀ صدر و تقدیم مصالح عموم بر حق شخصی دلالت دارد.